

روزها

بایادی از غلامرضا تختی

ابعاد حقوقی خودکشی



ابراهیم ایوبی وکیل دادگستری

● هرچند فرجام زندگی سرانجام مرگ است، اما این پایان می‌تواند طبیعی یا غیرطبیعی باشد. در مرگ طبیعی، انسان به دلایل پیش‌بینی‌پذیر مانند کهولت سن یا بیماری زندگی را ترک می‌کند، ولی در مرگ غیرطبیعی عامل انسانی شامل خود (انتحار یا همان خودکشی) یا دیگری (قتل) به حیات خاتمه می‌بخشد. خودکشی در نظام‌های چهارگانه ارزشی (حقوق، دین، عرف و اخلاق) احکام متفاوتی دارد که به طور کوتاه به ابعاد آن در حقوق ایران می‌پردازیم.

خودکشی یکی از ۱۰ عامل مرگ‌میر در جهان است و از نزدیک به ۲۰ میلیون نفر که سالانه دست به این اقدام می‌زنند، حدود یک میلیون نفر جان خود را از دست می‌دهند. مرگ خودخواسته در بین جوانان و زنان شایع‌تر بوده هرچند در نهایت تعداد قربانیان مرد بیشتر است. از افراد مشهوری که در جهان دست به انتحار زده‌اند، می‌توان به «ارنست همینگوی» نویسنده آمریکایی، «ونسان ونگو» نقاش هلندی و «رومن کاری» نویسنده و خلبان فرانسوی اشاره کرد. در ایران هم افراد شناخته‌شده کم نیستند که «صادق هدایت»، «غزاله علیزاده» و «غلامرضا تختی» (به احتمال بیشتر) مشهورترین‌ها هستند. درباره جهان‌پهلوان تختی دو روایت وجود دارد: در روایت اول، علت مرگ «قتل» توسط حکومت به دلیل دیدگاه‌های سیاسی و عدم همکاری با رژیم بیان شده است، بدون اینکه دلیل محکمی ارائه و تنها به قرائن و تحلیل‌ها اشاره می‌شود. اما روایت دوم، مرگ را ناشی از «خودکشی» می‌داند که جدای از نامه یافت‌شده کنار جسد، ماجرای دیگری نیز موضوع را تایید می‌کند. او دو روز قبل از مرگش یعنی ۱۵ دی، وصیت‌نامه‌اش را در دفترخانه اسناد رسمی شماره ۲۰۲ تهران ثبت و کاظم حسینی را به عنوان سرپرست فرزندش بایک که تنها چهار ماه داشت تعیین کرد. تعیین وصی برای فرزند خردسال قرینه‌ای بر آگاهی از مرگ زودهنگام است.

در حقوق کیفری عملی جرم محسوب می‌شود که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد؛ ماده ۲ قانون «مجازات اسلامی» (مصوب ۱۳۹۲) بیان می‌کند: «هر رفتاری اعم از فعل یا ترک فعل که در قانون برای آن مجازات تعیین شده است جرم محسوب می‌شود». همچنین در اصل سی‌وششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد». این اصل به اصل قانونی‌بودن جرم و مجازات مشهور است. در نتیجه خودکشی در کشور ما جرم محسوب نمی‌شود. البته مبنای آن منطقی است: اگر خودکشی واقع شود، فرد فوت‌شده را نمی‌توان محاکمه کرد و اگر در نهایت نافرجام باشد، عملی رخ نداده که مجازاتی در پی داشته باشد.

به طور کلی افرادی که در فرایند عمل مجرمانه نقش دارند با توجه به میزان دخالت به دو گروه «مباشر» و «معاون» تقسیم می‌شوند. مباشر کسی است که در عملیات اجرایی جرم مشارکت می‌کند، اما معاون فردی است که بدون اینکه شخصا به اجرای جرم منتسب به مباشر بپردازد، با رفتار عمدی خود وقوع جرم را تسهیل یا مباشر را به ارتکاب آن ترغیب کند. معمولا معاون زمانی قابل تعقیب کیفری است که عمل مباشر جرم و قابل مجازات باشد.

با این حال در ماده ۱۴ لایحه «حمایت از اطفال و نوجوانان» که هنوز به تصویب نهایی نرسیده، «معاونت در خودکشی نسبت به اطفال و نوجوانان» به شکل مستقل جرم‌انگاری و میزان مجازات با توجه به نتیجه به سه بخش تقسیم شده است: الف) هرگاه رفتار مرتکب موجب خودکشی منجر به فوت شود (شش ماه تا دو سال حبس)؛ ب) هرگاه رفتار مرتکب موجب خودکشی منجر به فوت نشود اما باعث آسیب جسمی یا روانی گردد (نودوپن روز تا شش ماه حبس) و ج) هرگاه اقدامات مرتکب مؤثر واقع نشود (حبس تا سه ماه).

همچنین در قانون «مجازات جرائم نیروهای مسلح» (مصوب ۱۳۸۲) آمده است هر نظامی که برای فرار از کار یا انجام وظیفه و یا ارباب و تهدید فرمانده یا رئیس و یا هر مافوق دیگری یا برای تحصیل معافیت از خدمت و یا انتقال به مناطق مناسب‌تر و یا کسب امتیازات دیگر عمداً به خود صدمه وارد آورد یا تهدید به خودزنی نماید یا به عدم توانایی جسمی یا روحی متعذر شود و بنا به گواهی پزشک نظامی یا پزشکان قانونی تمارض او ثابت گردد و یا در انجام وظایف نظامی بی‌علاقگی خود را در موارد متعدد ظاهر کند به نحوی که در تضعیف سایر نیروهای نظامی مؤثر باشد؛ به مجازات محکوم خواهد شد. بدیهی است «خودزنی» عملی غیر از «خودکشی» بوده و در واقع خودکشی نافرجام است. در نتیجه فرد نظامی به دلیل خسارتی عمدی که به دلیل مصدومیت خود به بار آورده مورد تعقیب کیفری قرار می‌گیرد.

شترت روزنامه

سه‌شنبه ۱۷ دی ۱۳۹۸ • ۱۱ جمادی‌الاول ۱۴۴۱ • ۷ ژانویه ۲۰۲۰ • سال هفدهم • شماره ۳۶۱۷ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۲:۱۰ • اذان مغرب ۱۷:۲۶ • اذان صبح فردا ۵:۴۵ • طلوع آفتاب ۷:۱۵

روزنفرها



آندره کار لیهو

کارتون خواب

مولوی:

تیغ دادن در کف زنگی مست به که آید علم ناکس را به دست



گرمخانه-۱

اروپایی که نمی‌شود آن را دید

مجید موثقی - مستندساز*

مسکو شهر زیبایی است، پراگ هنوز زیباتر! وقتی در زادگاه کافکا هستی، احساس می‌کنی باید در کنج کافکای یا گوشه خیابانی بنشیني، قلم به دست گرفته و داستان کوتاهی بنویسی؛ مگر می‌شود آدم در پراگ باشد و یادی از خالق داستان‌های مسخ و محاکمه نکند! نویسنده‌ای که خواهان آتش‌زدن تمام آثار خویش بود! مگر اروپا مهد آزادی‌خواهی نیست؟ پس چرا حال و روز انسان‌ها در داستان‌ها تیره و تار است؟ بخش عمده‌ای از آثار چخوف پایانی تلخ دارند؛ مخاطب با شخصیت‌هایی مواجه می‌شود که اغلب یا تک افتاده‌اند یا خودکشی کرده‌اند! این داستان‌ها و نمایش‌نامه‌ها هزاران بار روی صحنه‌های تاتراهای مختلف جهان اجرا شده‌اند، مگر می‌شود گفت که هنر تئاتر دروغ می‌گوید؟ مگر تماشاخانه‌ها مکانی برای بازتاب زندگی و اشتباهات درست و نادرست انسان در طول تاریخ نبوده‌اند؟ نکند حال و روز روحی آدم‌ها در اروپا خوب نیست؟

کشورهای سرمایه‌داری چون انگلیس، نروژ، سوئد، فنلاند و سوئیس درصد بالایی در اقدام به خودکشی دارند، به طوری که در کشور کوچکی چون سوئیس، در ورود به پشت بام ساختمان‌های بلند بسته است و کسی کلید آن را با خود ندارد! پس چرا توریست‌ها خواهان رفتن به همین کشورها هستند؟ اوج دانش توریست‌ها دانستن پایتخت کشورهاست، بخش عمده‌ای از آنها در پی پیداکردن بلیت‌های ارزان و سفرهای دهان‌پرکن هستند، به پاریس که می‌رسند، چاره‌ای ندارند جز اینکه نقش آدمی را بازی کنند که حالشان



صاف و ساده

رویدادها و عبرت‌ها



قادر باستانی پژوهشگر

سه سال پیش در یکی از روزهای سرد دی، خبر درگذشت آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی انتشار یافت؛ این خبر برای مردم، سخت و بهت‌آور بود، مثل همین خبر تلخ ترور پهبادی و شهادت سردار قاسم سلیمانی که شوک بزرگی به ایرانیان وارد کرده است. آیت‌الله نقشی تعادل‌بخش در فضای سیاسی ایفا می‌کرد و از وزن سیاسی خود برای پختگی تصمیمات کلان کشوری و مهار تندروی‌ها بهره می‌برد.

هاشمی انسان خاصی بود؛ با جان و دل کار می‌کرد و برای رسیدن به اهداف خود، شب و روز نمی‌شناخت. شاید یکی از کارهای ارزشمند و ماندگار، او، ثبت روزانه کارنامه‌اش به مدت ۳۵ سال باشد. آیت‌الله از اول بهار ۱۳۶۰ تا یک روز پیش از رحلت، هر شب نشسته و کارهای آن روزش را در دفتر نگاشته است؛ ۳۵ دفتر ارزشمند که راهنمای خوبی برای همه ماست؛ مخصوصاً آنهایی که در فضای سیاسی فعالیت می‌کنند. دعوت می‌کنم کتاب خاطرات ۱۳۷۶ آیت‌الله با عنوان «انتقال قدرت» را که همین روزها رونمایی می‌شود، مطالعه کنند. کتابی بسیار خواندنی است و در میان ۱۶ دفتر خاطراتی که تاکنون انتشار یافته، جزء بهترین‌هاست. خاطرات سال پُرچانده ۱۳۶۰ هم خواندنی بود، اما بعد از آن با کاهش تنش‌های سیاسی، خاطرات شکل ثابت و مشخصی پیدا کرد که غالب آن برنامه‌های ملاقات روزانه و اقدامات بازسازی کشور بود. در خاطرات سال ۱۳۷۶ رویدادهای منجر به اتفاق دوم خرداد به خوبی قلمی شده که این اطلاعات غالباً منحصربه‌فرد، جذاب و فوق‌العاده خواندنی است.

در این قریب به ۲۵سالی که کار ویراستاری و آماده‌سازی خاطرات آیت‌الله را عهده‌دار هستم، کمتر کتاب ارزشمند و مفیدی برای شرایط امروز کشور دیده‌ام. بنابراین تقاضا می‌کنم مطالعه شود، اما نه برای لذت‌بردن از خواندن پشت پرده‌های دنیای سیاست، بلکه برای عبرت‌گرفتن از حوادث و به‌کارگرفتن آن در تصحیح و بازنگری در سیاست‌های کلان کشوری و نیل به هدف‌های بزرگ ملی و راهبی از معضلات تمام‌نشدن و خسته‌کننده کشور.

واقعیت این است که ۴۰ سال پیش، انقلابی بزرگ در کشور رخ داد و بساط یک حکومت خودکامه برچیده شد. دهه اول انقلاب در تثبیت حاکمیت و دفع دشمن خارجی سپری شد. بعد از آن دوران بازسازی خرابی‌های جنگ به انجام رسید. در سال ۱۳۷۶ مردم دولتی را روی کار آوردند که در پی بسط آزادی‌های اجتماعی و رشد نهادهای مدنی و توسعه سیاسی بود. بعد هم دولتی آمد که به پابرهنگان و مستضعفان وعده رفاه داد و در پی بسیج مردم برای مقابله با زیاده‌خواهی‌های استکبار جهانی بود.

دولت اخیر هم با وعده ترمیم خرابی‌های دولت رفاه و برقراری اعتدال و توسعه، متصدی کار شد.

اکتون بعد از ۴۰ سال، به نظر می‌رسد وعده‌ها چندان عملی نشده و شاخص‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، نتیجه دیگری را نشان می‌دهد. امید به پیشرفت و حل مشکلات در سال‌های گذشته جای خود را به امید برای بدترنشدن اوضاع داده است. برای بهبود وضعیت کشور، باید منصفانه کالبدشکافی کنیم و دلایل عدم تحقق وعده‌ها را به دست آوریم؛ چراکه این انقلاب مال مردم است و غالب آحاد مردم در پیروزی و تثبیت آن نقش داشتند، بنابراین دوست دارند نتیجه مطلوبی را از این انقلاب بزرگ به دست آورند.

مسرور خاطرات روزنوشت آیت‌الله، حقایق بسیاری را بر ما آشکار می‌کند. دولت دوران جنگ، عملاً قدرت مانوری نداشت، چون همه امکانات کشور درگیر جبهه‌ها بود و دولت در حد تلاش برای تأمین آذوقه عمومی مردم، توان داشت. دولت بعد از جنگ که وعده بازسازی داده بود، به وعده خود عمل و بخشی از خرابی‌های جنگ را ترمیم کرد و چرخ خوابیده صنعت و اقتصاد را به حرکت درآورد. دولت سازندگی واقعاً دولت بود؛ چون امکانات مالی، اقتصادی، صنعتی، سیاست خارجی و تبلیغاتی را در دست داشت. نظام بانکی کاملاً در خدمت دولت بود. وزارت امور خارجه دقیقاً منویات دولت را در تنش‌زدایی دنبال می‌کرد. رادیو، تلویزیون و مطبوعات کاملاً در کنار دولت بودند.

وقتی خاطرات آیت‌الله را می‌خوانید، متوجه می‌شوید که از دوره دوم دولت سازندگی، قدرتی آرمان‌خواه به تدریج اوج گرفته که خارج از برنامه‌های دولت عمل می‌کند و در پی تحقق اهداف متفاوتی است. هاشمی توان کنترل آن قدرت را داشت، اما باز بخشی از برنامه‌هایش تحت تأثیر آن قرار گرفت. در خاطرات ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶، بسترهای سیاسی و اجتماعی که منجر به روی‌کارآمدن دولت اصلاحات شد، به خوبی قابل مشاهده است. قدرت آرمان‌خواه، در پی روی‌کارآوردن ناطق‌نوری بود، اما مردم خاتمی را رئیس‌جمهور کردند. مخالفان برخلاف ظاهر، به رای مردم تمکین نکردند و هر آنچه از دستشان برآمد، برای ناکارآمدکردن آن به کار بستند. خاطرات سال ۱۳۷۶ آیت‌الله همه کارشکنی‌ها را به خوبی ثبت کرده است.

برداشتن من این است که بعد از دولت هاشمی، ما با دو قطب متضاد همیشگی در عرصه سیاسی مواجه بودیم. یک قطب متکی به رای مردم و قطبی دیگر، براینده قدرت این دو قطب، کشور را از جایی‌کند و به پیشرفت‌های بزرگ می‌رساند، اما شوربخانه این دو به جای هم‌افزایی، همدیگر را خشتی می‌کنند و سایه مخاطرات نظامی را از سر ایران دور کرد، «نبود» ۱۳۷۶ آیت‌الله، چه خوب این دوگانگی‌ها و فرصت‌سوزی‌های تکان‌دهنده را در تاریخ ثبت کرده؛ باشد که ما امروز از آن عبرت بگیریم.

روایت

اعجاز خون سلیمانی

نیز مردود می‌دانست. او با چنین کارنامه و رویکردی، جایگاهی رفیع و منزلت والا در میان قاطبه مردم کسب کرد و «سردار دل‌ها»ی آنان شده بود. تا دیروز، حیات و حضورش پیام‌آور آسایش، امنیت و آرامش برای مردم ایران بود و امروز مامت و عروجش، محور وحدت دل‌های همان مردم. اگر «بود» سلیمانی، سایه مخاطرات نظامی را از سر ایران دور کرد، «نبود» او نیز طیف رنگارنگی از سلیاق را در کنار هم جمع کرد و خطر فاصله‌ها را کاهش داد. در مراسم تشییع سردار سلیمانی و باران شهیدش، دوگانگی‌ها کمرنگ شده بود و پس از مدت‌ها، بار دیگر «همه» شده بودیم و خلوص نیت و عمل صالح «حاج‌قاسم» تفاوت‌ها و تقابل‌ها را به وحدت و محبت تبدیل کرده بود. بازتولید فرهنگی- اجتماعی «همه با هم» اعجاز خون سپهبد شهید حاج‌قاسم سلیمانی است؛ اعجازی که ادراک صحیح آن، نه‌تنها می‌تواند به‌عنوان مرهمی بر زخم‌های اخیر جامعه تلقی شود، بلکه همچون رمز عبوری است که راه‌گشای ما در گرده‌های خطیر و حساس خواهد بود؛ نسخه شفابخشی که در این روزگار تیره‌وار، رجوع به آن نه صرفاً برای مردم عادی جامعه بلکه در سطح کلان کشور نیز اثرگذار وثمربخش است. سلیمانی سال‌ها جنگید و ما در خواب ناز بودیم. ای‌کاش یاس‌دار این اعجاز او باشیم و بیش از این در خواب غفلت نماییم، خط‌کشی‌ها را برداریم و «همه» شویم. درست مثل دیروز ...



تحلیل

شکاف دوفضا



نیره توکلی جامعه‌شناس

● فکر می‌کنم بحث حجاب و پوشش دو روی یک سکه است. در هر دو مورد افراط‌ها و تفریط‌هایی صورت گرفته، هم سوابق تاریخی‌اش را داریم و هم شواهد امروزی را. به طور کلی، این سوابق و شواهد بیانگر نگاه ابزاری به زن‌هاست. با این حال، نمی‌توان انکار کرد که هر دو مورد فرصت‌هایی را نیز برای فراجنسیتی‌کردن حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی دربر داشته است. مثلاً، در پیش از انقلاب، هر چند بی‌حجابی اجباری در زمان پهلوی اول راه را برای دسترسی برخی از اقلشار زنان طبقات بالا و تحصیل‌کرده برای پیشرفت فراهم کرد، با ایجاد محدودیت برای زنان اقلشار سنتی و طبقات پایین سدهایی در راه پیشرفت آنان ایجاد کرد. برعکس، پس از انقلاب، محدودیت‌ها در پوشش و حجاب و نیز عرصه‌های هنری و ورزشی را به ر برخی از فعالیت‌های ورزشی و اجتماعی زنان بست، اما امکان حضور توده‌ای اقشار سنتی و فرودست را در بسیاری از عرصه‌هایی که حتی تا پیش از آن در انحصار مردان بود، فراهم کرد. با این حال، آنچه در جامعه امروز با آن مواجهیم، فاصله روزافزون میان فضاهای عمومی و خصوصی و فضاهای مردمی و فضاهای دولتی است، یعنی، به تعبیر اروینگ گافمن، شکاف میان پشت صحنه و جلوی صحنه. در اینجا پشت صحنه فضای واقعاً موجود عرف و جامعه و زندگی واقعی است و فضای جلوی صحنه چیزی است که پسند رسانه ملی و قوانین سنتی و سختی است که باید اجرا شود. میان این دو فضا شکاف روزافزونی وجود دارد. در فضاهای عرفی و فرهنگی واقعی جامعه تساهل بیشتری وجود دارد. اما در فضای عمومی و رسمی و دولتی عرف و فرهنگ مقهور می‌شود. در این صورت جامعه، زیر نظارت قوانین و مقررات خشک اداری، توان عرفی و فرهنگی نظارت بر اعضای خودش را از دست می‌دهد و از جامعه‌پذیرکردن افراد خود و تنظیم روابط آنها بر اساس فرهنگ واقعی جامعه ناتوان می‌شود. در چنین وضعیتی، نه عرف و فرهنگ واقعی جامعه هویت‌ساز می‌شود و نه بخش‌نامه‌ها و مقررات اداری. بنابراین جامعه در واقع دچار بی‌هویتی می‌شود. اما در برخی کشورهای اروپایی نیز که محدودیت‌هایی درباره ورود به مراکز تحصیلی یا مکان‌های عمومی وجود دارد، این محدودیت‌ها همچون سدی در برابر ورود دختران خانواده‌ها و جماعات سنتی به جامعه بزرگ‌تر عمل می‌کند و باعث محرومیت زنان و دختران خانواده‌های سنتی یا مذهبی از برخی فعالیت‌ها و ورود به برخی از عرصه‌ها می‌شود. این نیز نوعی تجاوز به حریم فرهنگی و عرفی افراد است. پس هم شاهد محدودیت‌هایی هستیم که بر اساس پوشش اجباری ایجاد می‌شود و هم محدودیت‌هایی که بی‌حجابی اجباری می‌کند آن است. قبل از انقلاب، قوانین بی‌حجابی اجباری زنان طبقات پایین و متوسط و اقشار سنتی را محدود می‌کرد که آنان نتوانند در فعالیت‌های اجتماعی و آموزشی و نه نوع عرصه‌ای که دلخواهان باشد، حضور داشته باشند. امروز هم در کشورهای اروپایی محدودیت‌های مربوط به پوشش اجباری برای ورود به مراکز آموزشی یا مکان‌های عمومی یا لباس مخصوص برای ورزش‌های خاص مانعانی را برای زنان خرده‌فرهنگ‌های مختلف ایجاد می‌کند. در حالی که باید در همه‌جای دنیا خرده‌فرهنگ‌ها رعایت شوند، البته قائل‌شدن حدی از آزادی در پوشش برای حضور در محوطه دانشگاه و فضاهای عمومی دیگر است. من با برخورد میسیونری نیز مخالفم؛ برخوردی که در شروع مدرنیته تمدن و پوشش و رستگاری و هر چیز دیگر را از منظر دین مسیحیت و از بالا دآوری می‌کرد و امروز هم به شکل دیگری در دیدگاه‌های سیاسی کشورهای غربی تکرار می‌شود. در این دیدگاه توجیهی به خواست معتقدان به ادیان دیگر یا ملت‌ها و اقوام مختلف نمی‌شود. همه چیز را عرف و فرهنگ بدنه اصلی جامعه تعیین می‌کند. بنابراین سرمایه‌داری و بازار آن لباس‌های ورزشی زنان را نیز مصون نگذاشته است. تحمیل معیارهای زیبایی‌شناختی بازاربسنده بر دختران و زنان ورزشکار طرد کسانانی را دربر دارد که از لحاظ خصوصیات ظاهری یا ویژگی‌های فرهنگی، با این معیارها جور درنمی‌آیند. رویکرد دیگری که بیشتر در فضاهای مجازی با آن مواجهیم، تبدیل‌کردن همه زنان به موضوع جنسی، با ادعای مبارزه برای آزادی زنان است. بسیار پیش آمده که به محض احتمال حضور یک زن در دو مسابقات بین‌المللی میان ایران و کشورهای دیگر موجی از تجاوز به حریم خصوصی آن زن در فضای مجازی آغاز می‌شود. عکس‌هایی مونتازشده یا واقعی از آن زن در فضای مجازی انتشار می‌یابد تا تقابلی میان فضای مثلاً باز آن طرف‌ها و فضای بسته آن طرف ایجاد شود. این داستان درباره سفرها یا ویزایان یا حتی رؤسای زن نیز، به محض اینکه امکان حضورشان در فضاهای ایرانی را بر خورده‌شان با مقامات ایرانی پیش می‌آید، نیز مصداق دارد. آنها نیز به سوزه جاذبه جنسی تبدیل می‌شوند و عکس‌های قلابی یا واقعی‌شان در فضای مجازی دست به دست می‌شود، غافل از اینکه خود همین کار بهره‌برداری جنسی از زنان فعال عرصه اجتماعی، سیاسی و ورزشی و فروکاستن آنان در حد ابزاری برای پیشبرد مقاصد سیاسی است. نتیجه آنکه اجبار نفی فرهنگ و عرف است و جامعه را برای تنظیم مناسبات میان افراد خود و انتقال ارزش‌ها و هویت فرهنگی به آنها فلج می‌کند.